



## نخستین واجب اعتقادی\*

رضا برنجکار<sup>۱</sup>

مهدی نصرتیان اهور<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۴/۲۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۰۵/۱۶

### چکیده

نخستین واجب اعتقادی یکی از مسائل چالش برانگیز در علم کلام است. شک، قصد، اراده، نظر، استدلال و معرفت الله از مهمترین نظریه‌های این بحث می‌باشد. اگر مقصود از نخستین واجب، نخستین واجب به حسب مقصود اصلی باشد باید معرفت الله را مصداق آن معرفی نمود و اگر مقصود از نخستین، اولین به هر عنوان باشد، قصد و اراده، نخستین واجب اعتقادی است. البته اگر به معرفت فطری و قلبی خدا معتقد باشیم، اعتقاد و ایمان به خدا نخستین واجب خواهد بود.

### واژگان کلیدی

نظر، معرفت عقلی، واجب اعتقادی، معرفت الله، شک دستوری، اراده.

\* این تحقیق با حمایت دانشگاه تهران و پژوهشگاه قرآن و حدیث انجام شده است.

۱. استاد دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث.

## مقدمه

در کتاب‌های کلامی بحث نخستین واجب اعتقادی به این موضوع می‌پردازد که از میان تکالیف اعتقادی کدامیک نخستین واجب است. این بحث به یکی از مباحث چالش برانگیز و پردامنه علم کلام تبدیل شده است، به گونه‌ای که هر کس از منظری دست به معرفی نخستین واجب زده است. ابوهاشم جبائی معتقد است نخستین واجب شک کردن می‌باشد. همچنین معتزله بصره، ابو اسحاق اسفراینی، سیدمرتضی و ابن‌نوبخت معتقدند که نخستین واجب، استدلال و نظر کردن است. اشعریه و معتزله بغداد نیز معرفت الله را نخستین واجب معرفی نموده‌اند. امام الحرمین و ابوبکر باقلانی هم معتقدند قصد و اراده نخستین واجب است. بنابراین چهار دیدگاه معروف در این زمینه وجود دارد. برخی نیز در صدد جمع این آرا از طریق قول به تفصیل برآمده و میان نخستین واجب اصلی و نخستین واجب مطلق - هرچند مقدماتی - فرق نهادند. آنها در این جمع بندی، معرفت الله را نخستین واجب اصلی و نظر یا قصد را نخستین واجب مقدماتی و ابزاری معرفی کرده‌اند.

در این نوشتار به تقریر و نقد و بررسی این پنج دیدگاه پرداخته و در نهایت دیدگاه دیگری به عنوان نظریه مختار عرضه خواهیم کرد.

## نظریه نخست: شک

ابوهاشم جبائی معتقد است نخستین واجب در امور اعتقادی شک کردن است (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق: ۸۶؛ جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۷۱؛ حمود، ۱۴۲۱ق، ۱: ۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۲)؛ زیرا انسان زمانی دست به استدلال می‌زند و در امری به تفکر می‌پردازد که در مورد قضیه‌ای شک داشته باشد و گرنه در صورت عالم بودن به یکی از دو طرف قضیه، در پی استدلال گشتن بی‌معنا است و به همین جهت در اکثر کتاب‌های کلامی از جمله شرایط نظر و استدلال، عالم نبودن مستدل به مفاد قضیه، ذکر شده است؛ زیرا با فرض علم، نمی‌توان وجوب نظر را تصور نمود (جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۷۱؛ حمود، ۱۴۲۱ق، ۱: ۲۹).

## نقد و بررسی

یکی از اشکالاتی که به این نظریه وارد شده این است که شک زمانی می‌تواند جزء واجبات باشد که مقدور انسان قرار گیرد، در حالی که شک مقدور انسان نمی‌باشد؛ زیرا شک از جمله کیفیت‌های نفسانی است و کیف نفسانی در اختیار انسان نیست. تحصیل شک یا استمرار شک برای انسان مقدور است؛ یعنی اگر فردی طرفین قضیه را تصور نماید ولی از تصور نسبت آنها خودداری کند، در این

صورت شك برای وی حاصل می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۷۲؛ خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵ق: ۶۰). این اشکال مخدوش است؛ زیرا هرچند شك واقعی برای انسان مقدر نیست اما شك روشی و دستوری در اختیار انسان است؛ مانند آنچه دکارت در تامل نخست از تأملاتش انجام داد (دکارت، ۱۳۶۹: ۱۷-۲۳). در تفاوت میان شك دستوری و شك واقعی باید گفت: گاهی انسان نسبت به طرفین گزاره نمی‌تواند دست به انتخاب بزند و هیچ‌گزینشی نیز ندارد بلکه هر دو طرف برای وی محتمل است ولی در شك دستوری لازم نیست انسان نسبت به طرفین قضیه دل بستگی و گزینشی نداشته باشد بلکه ممکن است در عین این‌که یکی از طرفین را نیز قبول دارد خود را در مقام کسی قرار دهد که طرفین قضیه برای او مساوی است و اکنون قصد دارد تا یکی را بر دیگری برگزیند.

ایراد دیگر این‌که حتی اگر شك برای انسان مقدر هم باشد ولی مراد هیچ عاقلی نیست؛ به عبارت دیگر بر فرض مقدر بودن، سوق دادن مکلف به سمت تحصیل شك امری بیهوده و لغو است و نمی‌تواند واجب باشد؛ زیرا فرض وجوب با لغویت منافات دارد (دکارت، ۱۳۶۹: ۱۷-۲۳).

این ایراد نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا تحصیل شك واقعی لغو و بی‌ثمر است و هیچ عاقلی دیگران را به دستیابی به چنین حالتی امر نمی‌کند ولی به چه دلیل، شك دستوری بیهوده است؟ وقتی انسان خود را در مقام فردی قرار دهد که خالی الذهن است و هیچ پیش‌داوری نسبت به موضوع ندارد بهتر می‌تواند استدلال کرده و به دلایل توجه نماید، پس چنین شکی دور از فایده نیست.

ایراد سوم این‌که در این مقام باید ثابت شود شك از جمله واجبات است؛ حال یا مقدمه واجب یا واجب مستقل، ولی از تقریر دلیل، خلاف آن به‌دست می‌آید. همان‌طور که در تبیین دلیل هم نمایان است، نظر و استدلال مقید و مشروط به شك است؛ چون شك بدون استدلال ممکن نیست و انسان زمانی استدلال می‌کند که برای خود شك دستوری درست کند و بخواهد این شك را پاسخ دهد، ولی این قید، قید وجوب نظر و استدلال است؛ یعنی اگر برای انسان در مسأله معرفت الله شك و تردید رخ داد، بر وی وجوب نظر و استدلال فعلیت می‌یابد. در مباحث اصول فقه نیز تبیین شده که تحصیل مقدمه وجوب بر مکلف واجب نیست و نمی‌توان شك را از واجبات دانست (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۲۷۲).

نقد مذکور بر پایه شك واقعی بنا شده است. در صورتی که مقصود از شك واقعی و حقیقی باشد، نه شك دستوری، می‌توان آن را مقدمه وجوب برای نظر و استدلال دانست، ولی اگر منظور شك دستوری باشد - که چنین است - شك مقدمه واجب می‌باشد؛ یعنی برای این‌که نظر و استدلال صورت گیرد ابتدا باید مکلف خود را در مقام فرد خالی الذهن یا شاك قرار دهد و

پس از آن به استدلال بپردازد.

همان‌طور که دیدیم همه ایرادهای نظریه نخست مبتنی بر این فرض نادرست بود که مراد از شک شک واقعی است، در حالی که مقصود، شک روشی، یعنی کنار گذاشتن اعتقادات قبلی می‌باشد در این صورت معنای وجوب شک این است که داوری‌های قبلی باید کنار گذاشته شود. در این‌جا دو فرض وجود دارد؛ یکی این که مکلف، داوری قبلی ندارد و در ابتدای مسیر اعتقادات است و امر به شک تحصیل حاصل و لغو می‌باشد که فرض متکلمان همین است یا این که فرد داوری‌هایی از قبل دارد که در این صورت اگر داوری‌های او روشمند و منطقی است چرا آنها را کنار بگذارد و به همین دلیل نظریه نخست نادرست به نظر می‌رسد.

علاوه بر این که شک دستوری جزء افعال اختیاری است و هر فعل اختیاری مسبوق به اراده و قصد است پس شک دستوری مترتب بر اراده خواهد شد و نمی‌توان نخستین واجب بودن آن را پذیرفت.

### نظریه دوم: قصد و اراده

بعضی از معتزله (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۹) مانند جوینی (علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۲؛ عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۹)؛ ابن فورک (جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۱؛ ۲۷۶؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰) و ابوبکر باقلانی (تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۱؛ ۲۷۲؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰)؛ معتقدند قصد و اراده نخستین واجب در امور اعتقادی است؛ زیرا افعال اختیاری و اجزای آنها همیشه بر قصد و اراده قرار گرفته است. همچنین نظر و استدلال نیز جزء افعال اختیاری انسان و نیازمند به قصد می‌باشد (تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۱؛ ۲۷۱؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۱؛ ۲۷۶؛ جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۲؛ ملاصالح مازندرانی، ۱۳۸۸، ۵: ۶۲). بنابراین نخستین واجب قصد و اراده است.

### نقد و بررسی

قاضی عبدالجبار معتزلی معتقد است نباید مشابه این استدلال را که چون استدلال، مقدمه معرفت خدا است پس نخستین واجب است در مورد قصد و اراده نیز جاری نمود و گفت چون قصد، مقدمه استدلال است پس نخستین واجب است؛ زیرا چنین استدلالی قیاس مع الفارق است. به نظر وی نظر و استدلال تنها یک فعل است و هر چند که هر فعل اختیاری با قصد و اختیار همراه است ولی نیازمند و برآمده از قصد و اراده نیست. او برای تقریب به ذهن مثالی را ذکر می‌کند و می‌گوید: فرض کنید فردی بر لبه بهشت و جهنم قرار گرفته و به مصالح و منافع موجود در بهشت و ضررهای موجود در جهنم نیز علم دارد و در عین حال خداوند اراده دخول در بهشت را از وی سلب کرده و

اراده دخول به جهنم را در وی قرار داده باشد، چنین شخصی به طور قهری به سمت بهشت می‌رود، نه به سمت جهنم. همین امر نشان می‌دهد که فعل محتاج به قصد نیست بلکه همراه با آن است. به همین جهت اگر خداوند اراده به مقصود را از مکلف بگیرد و در عین حال وی را مکلف به استدلال و کسب نظر نماید چنین تکلیفی، تکلیف به مالایطاق نیست؛ برخلاف زمانی که نظر و استدلال مقذور فرد نباشد و در عین حال وی مکلف به معرفت الله باشد که به طور قطعی تکلیف به مالایطاق است.<sup>۱</sup>

علامه حلی در همین راستا می‌فرماید که: نظر و استدلال از جمله افعال اختیاری هستند. هر فعل اختیاری نیازمند به قصد و اراده است و قصد و اراده از امور قهری یک فعل اختیاری می‌باشد ولی جزء افعال اختیاری نیست و نمی‌تواند متعلق تکلیف نیز قرار گیرد؛ زیرا یکی از شرایط تکلیف، اختیاری بودن متعلق آن است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۱۱۳).

این ایراد قاضی و علامه به نظر صحیح نیست؛ زیرا قصد و اراده در افعال اختیاری قهری نیست و انسان با وجود علم به وجوب یا مصلحت چیزی می‌تواند آن را اراده و قصد نکند. پس اگر اراده با آزادی از انسان صادر نشود تفاوتی میان فعل اختیاری و فعل غیر اختیاری نخواهد بود. زیرا این، ویژگی فعل غیر اختیاری است که اراده آزاد در آن وجود ندارد، خواه فعل بدون اراده صادر شود و خواه اراده قهری و اضطراری همراه فعل باشد.<sup>۲</sup>

### نظریه سوم: نظر و استدلال عقلی

معتزله بصره، ابواسحاق اسفراینی، سیدمرتضی و ابن‌نوبخت معتقدند نخستین واجب در اعتقادات، استدلال کردن است (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۴؛ مؤیدی، ۱۴۲۲ق: ۳۰؛ بغدادی، ۲۰۰۳: ۱۶۸؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰ و ۲۷۷؛ سیدمرتضی، ۱۳۸۷ق: ۳۶؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق: ۸۶؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۱ق،

۱. فإن قيل: يلزم علی هذا أن يكون القصد إلى النظر و اختياره أول الواجبات فإن النظر لا يحصل إلا به قلنا: ليس كذلك لأن النظر مجرد الفعل، و مجرد الفعل لا يحتاج إلى القصد و الإرادة، و حيث يقع مع القصد فالقصد يقع تبعاً له، و صار الحال فيه كالحال في إرادة الأكل مع الأكل، فكما أن الأكل لا يحتاج إلى الإرادة و حيث تقع معه إنما تقع تبعاً للأكل، و المقصود هو الأكل، كذلك هاهنا.

و كذلك فإن أحدنا لو كان على شفير الجنة و النار و هو عالم بما في الجنة من المنافع و بما في النار من المضار و سلبه الله تعالى إرادة دخول الجنة و خلق فيه إرادة دخول النار، فإنه يدخل الجنة لا محالة دون النار من غير قصد و إرادة، فلمع أن مجرد الفعل لا يحتاج إلى القصد و الإرادة.

بین ما ذکرناه و یوضحه، أن الواحد منا لو كلف بالنظر و منع عن المقصود و الإرادة، لكان يحسن تكليفه بالنظر فلو كان النظر يحتاج إلى القصد و الإرادة، لكان تكليفه بالنظر تكليف ما لا يطاق، و ليس كذلك المعرفة لأن المعرفة محتاجة إلى النظر، حتى لو منع عن النظر لما حسن تكليفه بالمعرفة، لأن تكليفه بها تكليف ما لا يطاق (قاضی عبد الجبار، ۱۴۲۲ق: ۳۹-۴۰).

۲. برنجکار، رضا، مقاله "حضور اراده در مبادی عمل".

۱۶۷؛ سیدمرتضی، ۴۰۵ق، ۴: ۳۳۹؛ ملاصالح مازندرانی، ۱۳۸۸ق، ۵: ۶۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق، ۱: ۲۷۶؛ حمود، ۱۴۲۱ق، ۱: ۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۲). این گروه برای اثبات این که نظر و استدلال نخستین واجب است، ابتدا باید وجوب نظر و تقدم آن بر معرفت الله را ثابت کنند و سپس نیز نخستین واجب بودن قصد و اراده و یا شک را رد نمایند. به همین جهت با توجه به نقد دلایل نخستین واجب بودن شک و اراده، در ادامه تنها به ذکر دلایل وجوب نظر و تقدم آن بر معرفت الله پرداخته می‌شود.

## دلایل وجوب مقدمی نظر

### الف. دلایل عقلی

#### ۱. دفع ضرر محتمل

هر عاقلی که میان عقلا زندگی کرده باشد اختلاف نظر آنها در مسائل مختلف از جمله مسائل اعتقادی را در خواهد یافت؛ به طوری که هر گروه، سایرین را به پیروی از دیدگاه خود دعوت و از مخالفت با دیدگاه‌های خویش نهی می‌کند و گاه در صورت مخالفت مردم را از عذاب الهی می‌ترسانند؛ زیرا خود را محق و مذهب خویش را مطابق با واقع تلقی می‌کنند.

عقل با مشاهده این ترساندن از عذاب الهی حکم می‌کند که باید بدنبال راه خلاص و نجات از ضرر گشت. این راه فرار از چند حالت خارج نیست؛ یکی این که سخن همه صاحبان فرق و مذاهب را بپذیریم که چنین امری شدنی نیست؛ زیرا گاه به پذیرش امور متناقض منجر می‌شود؛ دوم این که همه را رها کنیم که در این صورت نیز احتمال دارد یکی از این مذاهب برحق باشد و حتی گاه همان محذور طرد امور متناقض را مرتکب می‌شود. همچنین می‌توان سخن بعضی را بر دیگران ترجیح داد که این ترجیح نیز یا بدون مرجح است که امری قبیح تلقی می‌شود و یا مرجح دارد. مرجح نیز یا استدلال و نظر است که در این صورت مطلوب، بدست آمده است و یا تقلید و سخن دیگران است که دوباره همه محذورات قبلی وجود دارد و در نهایت باید به استدلال و نظر ختم شود. پس همان گونه که مشاهده می‌شود این استدلال مبتنی بر دفع ضرر محتمل است (ابو الصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۶۵-۶۶؛ سبزواری، ۱۳۷۳: ۳۴۸؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۲۸-۲۹؛ قزوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۳).

#### ۲. افحام پیامبران در تبلیغ دین

اگر به طور عقلی نظر کردن واجب نباشد لازم می‌آید نبی در مقابل منکران خداوند و نبوت از

جواب دادن عاجز مانده و شکست بخورد؛ زیرا نبی وقتی بگوید مرا تبعیت کنید، مکلف می‌تواند بگوید تبعیت نمی‌کنم مگر بعد از آن که بدانم راست می‌گویی و چون صدق و راستی سخن تو ضروری نیست و تنها از طریق استدلال و نظر می‌توانم آن را بفهمم، پس نظر نمی‌کنم؛ چون وجوب نظر را باید از گفتار شما به دست آورم که گفتارتان هم برای من حجت نیست؛ زیرا هنوز صدقش بر من ثابت نشده است؛ لذا نبی در مقام پاسخ در خواهد ماند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۱۱۱؛ ۱۳۶۳: ۷؛ خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵ق: ۵۸).

### ۳. وجوب شکر منعم

در اطراف انسان نعمت‌های فراوانی وجود دارد. پس به بدهت عقلی باید اعتراف کند و شکر منعم نیز واجب و نیازمند شناخت او است. شناخت منعم نیز بدون استدلال مقدور نیست؛ زیرا تقلید در اعتقادات جایز نمی‌باشد و این مسأله از امور حسی و شهودی نیست و تنها راه ممکن برای دست یابی به معرفت و شناخت منعم در نظر و استدلال منحصر است و به همین دلیل، نظر و استدلال واجب می‌باشد (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۶۵-۶۶؛ سبزواری، ۱۳۷۳: ۳۴۸؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۲۸-۲۹؛ قزوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۳).

## ب. دلایل نقلی

### ۱. نصوص دینی

برخی از آیات قرآنی، نظر و استدلال را واجب می‌دانند؛ مانند آیات " قُلْ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تُعْنِي الْآيَاتِ وَ النَّدْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ " (یونس: ۱۰۱) و " فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمَحْيِ الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ " (روم: ۵۰) «انظر» از جهت ادبی صیغه امر است. صیغه امر نیز دال بر وجوب می‌باشد؛ پس استدلال و نظر واجب است. همچنین وقتی آیه " إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ " (آل عمران: ۱۹۰) نازل شد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "ویل لمن لا کها بین لحيثيه ولم يتفكر فيها" (علامه مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۲۲۹؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۶۶: ۳۵۰) در این روایت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترک نظر و استدلال توعید نموده است. وقتی مطلبی بر ترکش عذاب وجود داشته باشد نشان می‌دهد انجام آن واجب است. پس استدلال و نظر کردن واجب است (علامه مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۲۲۹؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۶۶: ۳۵۰؛ آمدی، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۵۵).

## ۲. اجماع

بررسی آراء و افکار اندیشمندان اسلامی دلالت بر وجوب معرفت الله دارد و چنین وجوبی نیز بدون نظر به دست نمی‌آید؛ زیرا معرفت الله بدیهی نیست بلکه کسبی است که در این صورت یا باید استدلال نمود و یا تقلید کرد. از آنجا که تقلید در اعتقادات امری قبیح است پس تنها راه رسیدن به معرفت الله نظر و استدلال کردن است و هر آنچه واجب به آن نیازمند باشد و بدون آن نتوان واجب را محقق نمود، واجب خواهد شد؛ بنابراین به دلیل این که معرفت الله بدون نظر و استدلال به وجود نمی‌آید، پس واجب است (آمدی، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۵۶؛ جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۰-۲۱).

در اعتقادات، واجبات بسیاری مانند معرفت الله، معرفت پیامبران، معرفت امامان، معرفت معاد و سایر مسائل اعتقادی وجود دارد. از میان این واجبات، معرفت الله مقدم بر همه است و سایر اعتقادات فرع بر اثبات این مسأله می‌باشد. همان طور که بیان شد معرفت الله بدون نظر و استدلال به دست نمی‌آید؛ زیرا خود مسأله‌ای ضروری و بدیهی نیست بلکه جزء امور کسبی و نظری است و مشاهده در آن کاربرد ندارد. همچنین در دستیابی به معرفت الله نمی‌توان به سخن معصوم تکیه نمود؛ زیرا دور لازم می‌آید و تقلید در اصول دین نیز مستلزم ترجیح بالمرجح است. پس با توجه به تمام این دلایل باید پذیرفت که نظر و استدلال تنها مقدمه دستیابی به معرفت الله است (مؤیدی، ۱۴۲۲ق: ۲۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق: ۸۶؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰؛ سیدمرتضی، ۱۳۸۷ق: ۳۶؛ سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق: ۴؛ ملا صالح مازندرانی، ۱۳۸۸ق، ۵: ۶۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۸۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق: ۹۷؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۲۵۶).

## نقد و بررسی

در مقام نقد دلایل بالا باید گفت که: پیش فرض همه این دلایل نفی معرفت فطری و قلبی یا به تعبیر متکلمان مدرسه کوفه، معرفت اضطراری است (اشعری، ۱۴۰۰ق: ۵۱). در حالی که این مطلب، اول الکلام است. بر اساس وجدان و نصوص، انسان‌ها حامل معرفت فطری از خدا هستند. پس نخستین واجب، اعتقاد به خدا خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

"كَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا" (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۶۴؛ شیخ صدوق، ۱۳۹۸ق: ۴۱۲).

اگر از این ایراد صرف نظر کرده و فرض کنیم که آدمیان فاقد معرفت فطری و قلبی هستند، بر اساس استدلال‌های بالا نخستین واجب، شناخت خدا است و نظر از باب مقدمه، واجب است که در



نظریه چهارم خواهد آمد.

### نظریه چهارم: معرفت الله

در کتب کلامی این دیدگاه را به ابوالحسن اشعری و معتزله بغداد نسبت داده‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۱۱۳؛ علامه حلی، ۱۳۶۳: ۹؛ خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵ق: ۵۹؛ جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۱؛ علامه حلی، ۱۳۸۶: ۹۱؛ عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۴؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۵۹-۶۰ و ۲۷۶؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۱: ۲۷۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۱: ۲۷۶؛ حمود، ۱۴۲۱ق: ۱: ۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۲). در تبیین این که شناخت خدا نخستین واجب است، چنین گفته شده که وجوب سایر واجبات و حرمت همه محرّمات بر پایه اثبات معرفت الله است. اگر معرفت الله ثابت شد می‌توان وجوب سایر افعال و لزوم انجام دادن آنها و همچنین حرمت برخی از افعال و لزوم دوری از آنها را نیز پذیرفت لیکن اگر وجود خداوند ثابت نشود به‌طور طبیعی سایر فروع اعتقادی و فقهی هم معنا نخواهد داشت. معناداری مسائل اعتقادی و فقهی در سایه معرفت الله است؛ پس نخستین واجب از میان واجبات است (تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۱: ۲۷۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۱: ۲۷۶؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۵۹-۶۰ و ۲۷۶). با توجه به این دلیل لازم است اصل وجوب معرفت الله نیز تبیین شود؛ زیرا بر فرض واجب نبودن معنا ندارد که میان آن و سایر واجبات مقایسه‌ای صورت گیرد و به همین جهت در ادامه به دلایل وجوب معرفت الله اشاره می‌شود.

### دلایل وجوب معرفت الله

برای اثبات وجوب شناخت خداوند از دلایل عقلی و نقلی مختلفی استفاده شده که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

#### ۱. وجوب شکر منعم

به لحاظ وجود نعمت‌های فراوان در اطراف انسان باید به بدهت عقلی، لزوم شکر منعم را پذیرفت. سپاسگذاری از کسی که این همه نعمت را در اختیار انسان قرار داده به طور عقلی لازم و ضروری است. قدردانی از چنین نعمت دهنده‌ای بدون شناخت او ممکن نخواهد بود، پس شناخت منعم و خداوند لازم و ضروری است (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۶۵-۶۶؛ سبزواری، ۱۳۷۳: ۳۴۸؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق: ۲۸-۲۹؛ قزوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۳).

## ۲. دفع ضرر محتمل

درباره وجود خداوند آراء مختلفی وجود دارد. پذیرش یا انکار صانع عالم نتایج بسیار عظیمی در سعادت و شقاوت اینان خواهد داشت. در صورتی که عالم صانع داشته باشد و فرد مکلف به انکار او دست بزند گرفتار شقاوت ابدی خواهد شد و ضرر عظیمی متوجه وی می‌گردد. پس عقل حکم می‌کند که به جهت دفع ضرر محتمل باید خداوند را شناخت (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۴ق: ۶۵-۶۶؛ سبزواری، ۱۳۷۳: ۳۴۸؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق؛ قزوینی، ۱۴۲۰ق، ۲۵۳).

## ۳. نصوص

در برخی از نصوص مانند آیه **فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** به پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** امر شده که به وجود خداوند علم پیدا کند. بنابر مفاد آیه **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** بر امت اسلامی نیز لازم است که از پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پیروی نموده و در مسأله توحید علم پیدا کنند. از طرفی نیز میان متفکران اسلامی دیدگاه واحدی وجود دارد که میان توحید و سایر اصول عقاید از این جهت هیچ فرقی نیست. پس در همه اصول عقاید باید به دنبال علم بود و تقلید نیز از افاده علم قاصر است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ۲: ۱۰۷؛ بیارجمندی خراسانی و آرام حائری، ۱۳۸۱ق، ۱: ۱۵۴).

## ۴. اجماع

بررسی آراء و افکار اندیشمندان اسلامی دلالت بر وجوب معرفت الله دارد (آمدی، ۱۴۲۳ق، ۱: ۱۵۶؛ جوینی، ۱۴۲۰ق: ۲۰-۲۱).

## نقد و بررسی

با توجه به این که بحث در نخستین واجب است و هنوز قرآن و احادیث اثبات نشده، استدلال به نقل و اجماع در این بحث درست نیست. دلایل عقلی نیز شکر منعم و دفع ضرر محتمل را واجب می‌کند و شناخت خدا مقدمه این واجبات است. پس واجب نخست شکر منعم و دفع ضرر محتمل است و شناخت خدا مقدمه آن و نظر و استدلال مقدمه شناخت خدا و اراده و قصد مقدمه نظر و استدلال می‌باشد. حال اگر بگوییم عقل از طریق این دو درصدد اثبات وجوب شناخت خدا است و مقصود اصلی، شناخت خدا می‌باشد، گذشته از این که اگر به معرفت فطری معتقد باشیم، نخستین واجب اصلی اعتقادی، اعتقاد و ایمان به خدا خواهد بود.

## نظریه پنجم: تفصیل

برخی از متکلمان معتقد به تفصیل هستند و برآنند که اگر مقصود از نخستین واجب، مقصود بالاصاله و مقصود بالذات از واجب باشد در این صورت معرفت الله نخستین واجب اعتقادی است و اگر مقصود از نخستین، اولی به هر جهت باشد نه اولی به حسب مقصود بالاصاله در این صورت نظر و یا قصد، نخستین واجب است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۱۱۳؛ علامه حلی، ۱۳۶۳: ۹؛ علامه حلی، ۱۳۸۶: ۹۱؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق: ۸۶؛ اسدآبادی، ۱۴۲۳ق: ۶۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ۱: ۲۷۱؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۱: ۲۷۶؛ حمود، ۱۴۲۱ق: ۱: ۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۵ق: ۱۹۲؛ ابن خلدون، ۱۴۲۵ق: ۳۰۱).  
فخررازی نیز مشابه این دیدگاه را اظهار می‌دارد. با این تفاوت که وی معتقد است اگر مقصود از نخستین واجب، مقصود بالاصاله باشد و معرفت الله را فعل اختیاری بدانیم، در این صورت بی‌شک معرفت الله نخستین واجب است و اگر معرفت الله اختیاری نباشد باید به نخستین واجب بودن نظر و استدلال اذعان نمود. ولی اگر مقصود از نخستین، اولی به هر جهت باشد در این صورت قصد نخستین واجب است (خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵ق: ۵۹).

بیجوری نیز معتقد است که اگر مراد از نخستین واجب، نخستین واجب به حسب مقصود باشد در این صورت، معرفت الله نخستین واجب است ولی اگر مراد از اولی، توجه به نخستین وسیله باشد در این صورت نظر و استدلال، نخستین واجب است و اگر توجه به راه و وسیله بعید باشد باید به نخستین واجب بودن قصد، اذعان نمود (بیجوری، ۱۴۲۹ق: ۳۷-۳۸؛ شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۳۷۲).

سیدعمید الدین عبیدلی در اعتراض به این دیدگاه‌ها می‌گوید: اگر معرفت الله از باب شکر منعم و دفع ضرر محتمل واجب باشد در این صورت نمی‌توان معرفت الله را نخستین واجب به حسب مقصود اولاً و بالذات دانست؛ زیرا مقصود بالاصاله و مراد بالذات همان شکر منعم یا دفع ضرر محتمل است پس باید همان را به عنوان نخستین واجب معرفی نمود؛ نه معرفت الله را (عبیدلی، ۱۳۸۱: ۲۹).

## نظریه مختار

از آنچه در نقد چهار نظریه نخست گذشت و نیز نظریه پنجم که از دیگر نظریه‌ها به واقع نزدیک‌تر است، روشن می‌شود که در این بحث دو پیش فرض وجود دارد؛ یکی این که انسان حامل معرفت فطری و قلبی از خدا است و دیگر این که انسان در هنگام تولد همچون لوح سفید می‌باشد. بر اساس پیش فرض اول، نخستین واجب اصلی اعتقادی اعتقاد و ایمان به خدا خواهد بود و نخستین واجب مقدماتی اراده ایمان به خدا است. همچنین بر اساس پیش فرض دوم، اگر مقصود از نخستین واجب، نخستین به حسب مقصود اصلی و نخستین واجب اصلی باشد در این

صورت معرفت الله نخستین واجب است و اگر مقصود از آن، نخستین به حسب اولین فعل صادر از مکلف است در این صورت باید قصد و اراده را نخستین واجب تلقی نمود؛ زیرا شک دستوری نیز از جمله افعال اختیاری است و خود مسبوق به اراده و اختیار است.

## منابع

۱. آمدی، سیف‌الدین، (۱۴۲۳ق)، *أبکار الأفكار فی أصول الدین*، احمد محمدمهدی، قاهره، دارالکتب.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۴۲۵ق)، *لباب المحصل فی أصول الدین*، احمد فرید مزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۳. ابن میثم بحرانی، کمال الدین، (۱۴۰۶ق)، *قواعد المرام فی علم الکلام*، سیداحمد حسینی، قم، مکتبة آية الله المرعشی النجفی.
۴. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، (۱۴۰۴ق)، *تقریب المعارف*، قم، انتشارات الهادی.
۵. اسدآبادی، سیدجمال الدین، (۱۴۲۳ق)، *التعلیقات علی شرح العقائد العضدیة*، سیدهادی خسرو شاهی و دکتر عماره، بی جا.
۶. اشعری، ابوالحسن، (۱۴۰۰ق)، *مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین*، آلمان، فرانس شتاينر.
۷. برنجکار، رضا، (بهار ۱۳۷۵)، «حضور اراده در مبادی عمل»، *مجله حوزه و دانشگاه*، شماره ۶.
۸. بغدادی، عبدالقاهر، (۲۰۰۳)، *أصول الإیمان*، ابراهیم محمد رمضان، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
۹. بیارجمندی خراسانی، یوسف و آرام حائری، شیخ محمدیوسف، (۱۳۸۱ق)، *مدارک العروة*، نجف، مطبعة النعمان.
۱۰. بیجوری، ابراهیم، (۱۴۲۹ق)، *حاشیه الامام البیجوری علی جوهره التوحید*، تحفه المرید علی جوهره التوحید، محمد الشافعی، قاهره، دار السلام.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، عبدالرحمن عمیره، قم، الشریف الرضی.
۱۲. جرجانی، میرسیدشرفی، (۱۳۲۵ق)، *شرح المواقف*، بدرالدین نعلانی، افسست قم، الشریف الرضی.
۱۳. جوینی، عبدالملک، (۱۴۲۰ق)، *الشامل فی أصول الدین*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۴. حمصی رازی، سدیدالدین، (۱۴۱۲ق)، *المتنقد من التقليد*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.

١٥. حمود، محمد جميل، (١٤٢١ق)، الفوائد البهية في شرح عقائد الإمامية، بيروت، مؤسسة الأعلمی.
١٦. دكارت، رنه، (١٣٦٩)، تاملات در فلسفه اولی، احمد احمدی، تهران، مركز نشر دانشگاهی.
١٧. سبزواری، قطب الدين، (١٣٧٣)، الخلاصة في علم الكلام، رسول جعفریان، قم، كتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته.
١٨. سيدمرتضى، سيدابوالقاسم على، (١٣٨٧ق)، جمل العلم والعمل، نجف اشرف، مطبعة الآداب.
١٩. — (١٤٠٥ق)، رسائل الشريف المرتضى، سيدمهدي رجائي، دارالقرآن الكريم، قم.
٢٠. — (١٤١١ق)، الذخيرة في علم الكلام، سيداحمد حسيني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
٢١. شيخ صدوق، محمد بن بابويه، (١٣٩٨ق)، التوحيد، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
٢٢. شيرازي، ابواسحاق، (١٤٢٥ق)، الإشارة إلى مذهب أهل الحق، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دارالكتب العلمية.
٢٣. طوسي، خواجه نصيرالدين، (١٤٠٥ق)، تلخيص المحصل المعروف بنقد المحصل، بيروت، دار الأضواء.
٢٤. عبيدلي، سيدعميدالدين، (١٣٨١)، إشراق اللاهوت في نقد شرح الياقوت، علي أكبر ضيايي، تهران، ميراث مكتوب.
٢٥. علامه حلي، حسين بن يوسف، (١٣٦٣)، أنوار الملكوت في شرح الياقوت، محمد نجمي زنجاني، قم، الشريف الرضي.
٢٦. — (١٣٨٦)، معارج الفهم في شرح النظم، قم، دليل ما.
٢٧. — (١٤١٤ق)، المسلك في أصول الدين و الرسالة الماتعية، رضا استادي، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
٢٨. — (١٤١٥ق)، مناهج اليقين في أصول الدين، تهران، دارالأسوة.
٢٩. — (١٤٢٦ق)، تسليك النفس الى حظيرة القدس، فاطمه رمضان، قم، مؤسسة امام صادق عليه السلام.
٣٠. علامه مجلسي، محمدباقر، (١٤٠٣ق)، بحار الأنوار، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

۳۱. — (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، سیدهاشم رسولی، تهران، دارالکتب الإسلامية.
۳۲. فاضل مقداد، ابو عبدالله مقداد، (۱۴۰۵ق)، *إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين*، سیدمهدی رجائی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی رحمته.
۳۳. — (۱۴۲۲ق)، *اللوامع الإلهية فی المباحث الكلامية*، شهید قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۴. قاضی عبدالجبار، ابن احمد، (۱۴۲۲ق)، *شرح الأصول الخمسة*، احمد بن حسین ابی هاشم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۵. قزوینی، سیدامیر محمد، (۱۴۲۰ق)، *الآلوسی و التشیع*، قم، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية.
۳۶. کاشف الغطاء، علی، (۱۴۲۲ق)، *النور الساطع فی الفقه النافع*، النجف الاشرف، منشورات مؤسسة کاشف الغطاء العامه.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الإسلامية.
۳۸. مؤیدی، ابراهیم بن محمد بن احمد، (۱۴۲۲ق)، *الإصباح علی المصباح فی معرفة الملك الفتح*، عبدالرحمن شایم، صنعاء، مؤسسة الإمام زیدبن علی.
۳۹. ملا صالح مازندرانی، محمد، (۱۳۸۸ق)، *شرح أصول الکافی*، علامه شعرانی و علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الإسلامية.